

حقیقت، موانع و گام‌های سلوک معنوی

از نگاه قرآن

استاد مسعود تاج آبادی

جلسه دوازدهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

توبه خاص بسیار دشوارتر از توبه عام

در الزامات و گام‌های سلوکی اولین گام توبه است. اگر توبه به نحو شایسته و احسن از انسان محقق شود دیگر مراحل بعدی آسان‌تر قابل دسترسی و تحقق است.

گفته شد که توبه عام داریم که مربوط به همه مومنان است و آن پشیمانی از گناه است و نتیجه آن نجات از جهنم و از خلود در آن است. اما توبه مومن سالک عمیق‌تر و مشکل‌تر است از توبه عامی که متداول است.

راز آن این است که طالب مقامات معنوی و قرب الی الله، باید تمام آن موانع و آفت‌ها را از میان بردارد. اگر این موانع و عوائقی که گناهان و ردائل اخلاقی ایجاد کرده‌اند، از بین نرود انسان نمی‌تواند قدم بردارد یا قدم‌های سازنده‌ای بر نمی‌دارد. علتش این است که گناهان و ردائل اخلاقی ما در جان ما رسوخ کرده‌اند. هیچ چیز در این عالم گم نمی‌شود.

بنابراین وقتی گناهان در جان انسان نشستند است. این گناهان لزوماً مانعیت خود را در ازمنه و احوال مختلف نشان می‌دهد و این مانعیت باعث می‌شود که انسان خیلی قدم به جلو نتواند بردارد.

در مناجات الشاکین داریم:

«إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسًا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً، وَإِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً، وَمَعَاصِيكَ مُوَلَّعَةً، وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً» گناهان من باعث شده است که نفس اماره شود و اوست که زمام تصمیمات و آرزوها و رفتار من را در اختیار خود گرفته است. در من یک میل و انحراف و بیماری ایجاد شده که نسبت به خطا سرعت می‌گیرم. وقتی در معرض گناهی قرار می‌گیرم نفس من با میل و سرعت به سمت گناهان می‌رود و به گناه ولع و حرص دارد و متعرض سخط توست ای خداوند.

«... كَثِيرَةَ الْعِلَلِ» این جان و نفس من بیماری‌های زیادی را مبتلا شده.

«طَوِيلَةَ الْأَمَلِ» آرزوهای طولانی که همه مخرب و مانع هستند، در من ایجاد شده است.

«إِنْ مَسَّهَا الشَّرُّ تَجَزَّعْ، وَإِنْ مَسَّهَا الْخَيْرُ تَمَنَّعْ» اگر شرّی به او برسد جزع و فزع می‌کند یعنی اگر مصیبت و فقدان و بلائی به او برسد، جزع می‌کند و اگر خیری به او برسد بخل می‌ورزد.

«مِيَالَةً إِلَى اللَّعْبِ وَاللَّهْوِ» صیغه مبالغه از مایل به معنی میل شدید است که نفس من به لهو و لعب پیدا کرده است و پر از غفلت و سهو است. این‌ها ثمرات و آثار گناهان و لغزش‌ها است.

ضرورت توبه خاص در حرکت سلوکی

باید با توبه این‌ها برچیده شود یا دست کم قدم اول که توبه است، باید محکم برداشته شود تا این نفس ما از حالت اماره به سوء بودن و سرعت گرفتن به خطا، بیرون بیاید و حرص او به گناهان برطرف شود و بیماری‌های اخلاقی او از بین برود نسبت به بلا، صبور باشد و نسبت به خیر ممانعت نداشته باشد. اهل امساک نباشد و سخاوت داشته باشد و میل به لهو و لعب در آن از بین برود.

این‌ها با قدم توبه محقق بشود و نفس از این حالات و تاریکی‌ها خارج بشود. به قول مولوی این روح ما در اثر گناهان مسخ شده است و این مسخ باید از بین برود. این اهمیت و ضرورت آن توبه خاص را نشان می‌دهد. باید یک توبه اساسی کرد تا با آن نفس و قلب و جان ما روح بگیرد و احیا و زنده شود و قدرتمند شود برای حرکاتی که باید داشته باشد. لذا در مناجات تائبین بعد از بیان مشکلات روحی و آثاری که گناهان برای ما ایجاد کرده‌اند، می‌فرماید: «فَأَحْيِهِ بِتُوبَةٍ مِنْكَ» پس خدایا تو این قلب مرده و نفس بیمار و مرده من را با توبه زنده کن!

بر اساس روایات این توبه باعث می‌شود که زنگارها و غفلت‌ها و کم کم رذائل اخلاقی از ما برطرف شود.

لزوم ربانی بودن منشأ توبه

نکته دیگر این که توبه باید منشأ الهی و ربانی داشته باشد. انگیزه سالک باید یاد خدا و توجه به خدا و حرکت معنوی باشد نه اغراض مادی. به تعبیر دیگر علل مادی و حوادث نباید انسان را به خود بیارد و انسان توبه کند و توبه نباید معلول حوادث ناگوار باشد. نه این که این توبه بی‌ارزش است. مثلاً کسی که پدر یا مادر از دست

داده است، یک حس بی رغبتی به دنیا، یک میل به آخرت دارد. یاد گناهان گذشته می افتد و توبه می کند، یا دچار فقر یا بیکاری و بیماری می شود. این توبه توبه سالک نیست. این توبه سازنده و دائمی نیست.

توبه‌ای دائمی است که در اثر ذکر الله و یاد و آگاهی و معرفت ویژه از اسماء و صفات الهی حاصل شود؛ چرا که اگر توبه معلول ناگواری‌ها باشد با از بین رفتن این ناگواری‌ها، حال انسان به قبل بر می گردد و انسان گناهان را فراموش می کند و خدا را فراموش می کند.

در سوره آل عمران، آیه ۱۳۵ می فرماید: «وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ» «فاستغفروا» فعل ماضی است که با حرف «فاء» متفرع بر یاد خدا شده است. توبه این افراد معلول ذکر خدا است. یاد اسماء و صفات الهی و توجه قلبی علت شد که استغفار کنند. در این آیه می خواهد حقیقت توبه را تبیین کند، می فرماید توبه‌ای حقیقی است که معلول ذکر الله باشد.

توبه انسان محفوف به دو توبه از جانب خداوند

و یا در سوره توبه آیه ۱۱۸ می فرماید خداوند توبه چند نفری را که در یکی از جنگ‌ها تخطی کردند، چنین توصیف می فرماید: «وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ» در یکی از جنگ‌ها این افراد باور کردند و یقین پیدا کردند که هیچ پناهگاهی و امانی نسبت به خدا ندارند، مگر از خود خدا. یعنی به یاد عذاب و غضب الهی و عدالت و حکمت خدا و جباریت و قاهر بودن او و ذوالعقاب و ذو العذاب بودن خدا افتادند و یقین یافتند که از این اسماء قهریه الهی و اسماء جلالی هیچ فرار نمی توانند و پناهی ندارند جز خود خدا و باید به خود خدا پناه ببرند. وقتی چنین حسی ایجاد شد در ایشان: «ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» این باعث شد که خدا نظر لطف بر ایشان کند و توبه کند بر ایشان و توفیق بدهد و نوری در دل ایشان ایجاد کند «لِيَتُوبُوا» تا ایشان موفق به توبه حقیقی بشوند.

پس ملاحظه می شود که در آیه ۱۱۸ سوره توبه، توبه مومنان متفرع بر توبه خداوند شد و اگر مومنان توبه می کنند به علت این است که خدا قبل از آن توبه‌ای در حق ایشان کرده است و یک لطف و عنایت و نظری به آن کرده است چرا این نظر و لطف را به ایشان داشته است چون: «وَوَظَّنُوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ» چون به این معرفت جدید رسیده اند که از قهر خدا در امان نیستند. همین باعث می شود که خدا بر آن ها توبه کند و توفیق بدهد و نور بدهد که موفق به توبه کردن بشوند.

عرض شد که توبه انسان محفوف به دو توبه از جانب خداوند متعال است: اول خداوند توبه می‌کند، سپس انسان موفق به توبه می‌شود و بعد از توبه انسان بار دوم توبه دیگری از خدا انجام می‌شود که توبه دوم خداوند، مغفرت است و توبه اول خداوند، توبه توفیق و به حرکت واداشتن است. توبه انگیزه دادن و نیرو دادن و نشاط دادن است. در بین این دو توبه خداوند توبه انسان قرار دارد. قبل از توبه خدا باید این معرفت داشته باشیم.

طبق آیه آل عمران باید ذکر خدا باشد و طبق آیه توبه ظن به معنای یقین و یک آگاهی خاص باید باشد توبه حقیقی‌ای اثر گذار است که معلول یک آگاهی باشد. ذکر خدا یعنی ذکر اسمائی که انسان را به حرکت وامی‌دارد. ذکر رحمت خدا او را به حرکت وانمی‌دارد. اسم رحیم و رحمان و غفور و عفو و حلیم انسان را به حرکت وامی‌دارد؛ بلکه بیشتر به گناه مشتاق می‌کند، پس منظور ذکر اسمائی است که استغفار به دنبال می‌آورد. «فاستغفروا» محقق بشود. معرفتی که انسان را به این نتیجه برساند که هیچ پناهی جز خدا ندارد.

آن چه اسمائی است؟ اسماء جلالیه. به یاد ربوبیت و قهاریت و ذو العقاب بودن خدا بیافتد. به یاد امکر الماکرین بودن خدا بیافتد. با یا این اسماء انسان ترس و وحشتی می‌یابد که توبه و عزم راسخ و حرکت می‌آید. اما اگر منشا توبه این معرفت و ذکر نباشد. عوامل مادی و حوادث ناگوار یا مطامع مادی باشد، توبه کنیم وضعمون خوب بشود وقتی با گناه وضع مادی ما خوب نشد، هنوز مستاجریم؛ با خدا خوب باشیم دست از گناه برداریم تا رزق و روزی ما زیاد شود مثلاً خانه دارمان کند.

این نوع توبه‌ها که به خاطر مطامع دنیوی است یا معلول رنج‌ها و ناگواری‌های دنیوی است، فایده ندارد؛ چون شرایط که تغییر کند توبه از بین می‌رود. یک مدت خوب و یه مدت صالح می‌شود بعد ناگواری‌ها که رفت دوباره به سمت گناه قبلی بر می‌گردد. یا انسان خوب می‌شود و ترک گناه می‌کند بعد که می‌فهمد که زندگی مادی فرقی نکرد و فقر و مشکلات مادی از بین نرفت، دوباره به سمت قبل از توبه برمی‌گردد.

توبه‌ای که در اثر پیری است، نیز به همین منوال است. یعنی توبه‌ای که در زمانی رخ می‌دهد که قوای شهوت و غضب در واقع چروک و بی‌رمق شده است و نیرویی برای آن‌ها نمانده و پر و بال انسان می‌سوزد و می‌ریزد به یاد خدا و ترک گناه می‌افتد. این‌ها فایده‌ای برای سالک الی الله ندارد.

آز و نسیانش بر آتش می‌زند

چونک پرش سوخت توبه می‌کند

چونک شد رنج آن ندامت شد عدم
 «سوختن و ریختن پر و بال» یعنی حوادث دنیوی و مادی او را شکسته می‌کند و غفلت‌ها و حرص‌های دنیوی او کنار می‌رود، یاد خدا و ترک گناه می‌افتد.

«چون که شد رنج» یعنی وقتی رنج‌های دنیوی از بین رفت و ناگواری‌ها پایان پذیرفت «آن ندامت شد عدم» یعنی آن پشیمانی و توبه هم معدوم می‌شود.

مولوی می‌گوید این گونه توبه‌ها و پشیمانی که معلول این حوادث و ناگواری‌های مادی است؛ ارزش یک مشت خاک را هم که بی‌ارزش‌ترین نزد انسان‌هاست، ندارد.

توبه ویژه و آثار ویژه

پس معلوم می‌شود که توبه سالک مشکل‌تر از توبه عام است. قطعاً به نتیجه رسیدن و پذیرفتن خدا و مغفرت خدا به زودی و سادگی فراهم نمی‌شود؛ چرا که اگر یک سالک الی الله مثل مردم معمولی توبه کند. پاداش نجات از جهنم برای او هم هست؛ اما اگر آثار ویژه را می‌خواهد باید صبر کند.

«لَكَ الْعُتْبَىٰ حَتَّىٰ تَرْضَىٰ» در دعا عرض می‌کنیم که تو باید عتاب و سرزنش کنی و سخت‌گیری کنی تا از من راضی شوی. یعنی اگر آثار گناه بخواهد پاک شود، زمان می‌برد و این طور نیست که من توبه کنم تمام شود و همه آثار آن از دل و روح و جان انسان بیرون برود. این آثار در لایه‌های روح و نفس و قلب و ذهن انسان رسوخ کرده است و این‌ها باید لایه به لایه از بین برود. لذا می‌فرماید: «لَكَ الْعُتْبَىٰ حَتَّىٰ تَرْضَىٰ» یعنی باید ای خدا عتابم کنی و سرزنشم کنی و دائم من باید سختی ببینم تا آن آثار کم کم از بین برود.

نشان توبه واقعی

نکته: اگر کسی به توبه واقعی رسید خداوند متعال از قرائن و شواهد فهمیده می‌شود که خداوند متعال به انسان می‌فهماند که وضعت انسان پیش خدا فرق کرده است و به گونه‌ای به او تفهیم می‌شود که بخشیده شده است و موانع سلوک او برچیده شده است. یا در عالم رویا و یا الهام به او می‌شود.

نشانه‌های ظاهری آن هم این است که دلشوره‌ها و نگرانی‌هایی که از گناهان و عقاب‌ها در دل انسان بوده از بین می‌رود؛ چرا که وقتی انسان برای توبه واقعی قدم برمی‌دارد. اولین حال‌هایی که در انسان پیدا می‌شود یک دل آشوبی و شوریدگی است و اضطرابی که گناه‌ها و لغزش‌های انسان چه می‌شود.

درست است که انسان خود را دلداری و امید می‌دهد که قرآن و روایات فرموده‌اند هر کس توبه کند آمرزیده می‌شود و هر کس پشیمان شود گناهانش پاک می‌شود؛ این‌ها را شنیده است و باور هم دارد ولی دل او آرام نیست. نشانه این مرحله این است که این دل را آرام می‌کنند.

وقتی توبه در انسان مستقر شد و از حالت تزلزل خارج شد. خداوند متعال به انسان سالک می‌فهماند که ما تو را بخشیدیم. در ادعیه و روایات هم داریم: «أَذْفِنِي بَرْدَ عَفْوِكَ» خدا سردی (خنکای) و نشاط و شادی عفو خود را بچشان. شاید یکی از معانی این فراز از دعا این است که به من بچشان و بفهمان که بخشیده شده‌ام و گناه‌های من پاک شده است و موانع برطرف شده است.

غره نشده به توبه

نکته دیگر: انسان تائب نباید فریب اجتناب بعضی از گناهان را بخورد. انسان وقتی توبه می‌کند به طور طبیعی بعضی گناهان را کنار می‌گذارد. معنایش این نیست که از گناه نجات یافته است. یکسری از گناهان باید زمان و شرایط آن پیش بیاید یا انسان در بعضی حالات برخی گناهان را کنار می‌گذارد. معنایش توبه حقیقی از این گناهان و کنده شدن نیست؛ چون ممکن است یک موقعی و در یک حال گناهی را ترک کند، ولی چند ماه دیگر که مواجه بشود آن را مرتکب شود. معلوم می‌شود که در دل انسان نفوذ دارد و اثر دارد. اگر اثر نداشت همواره ترک می‌شود. این‌که همواره ترک نمی‌شود معنایش این است که هر چند بعضی از لایه‌های این گناه پاک شده لکن هنوز لایه‌هایی از آثار آن گناهان در جان او هست.

آثار این گناهان در قلب انسان گاهی باید کنکاش شود و به این راحتی معلوم نمی‌شود. به طور مکرر باید حالات و اقوال و درون خود را وارسی کنیم تا ظلمت‌های خود را بیابیم و کم‌کم عیوب و نقائص خود را آشکار کنیم. یکی از علت‌های وجود آثار این است که مرور زمان باعث شده است که ما عیوب خود را فراموش کنیم و به تبع آثار آن را هم فراموش می‌کنیم.

یاد گناهان گذشته و برکات آن

نکته دیگر این که در میان اهل معرفت مطرح است، آیا باید سالک گناهان گذشته را فراموش کند یا باید همواره در یاد آن ها هم باشد؟

برخی گفته‌اند باید فراموش کند چون اگر یاد آن‌ها باشد حالت غم و کسالت و ناامیدی به او دست می‌دهد. برخی هم گفته‌اند که باید به یاد آن‌ها باشد به خاطر آثار و خیراتی که دارد.

به نظر ما حد وسطی وجود دارد. تا زمانی که یاد گذشته حالت ندامت و عزم بر ترک گناهان و انجام واجبات را بیشتر می‌کند، لازم است؛ اما اگر در زمانی واقع شده که یادکرد گناهان گذشته حالت ناامیدی و کسالت معنوی ایجاد می‌کند شرط عقل و آموزه دین این است که باید فراموش کند و یاد آن نیافتد.

یاد گناهان گذشته برکاتی دارد:

۱- توجه به ضعف نفس

یکی آن‌که انسان می‌فهمد چقدر در مقابل وسوسه و گناه ضعیف است. این‌که مدام ضعف خود را در برابر شیطان و گناه به یاد انسان باشد خوب است؛ چرا که جلوی غره شدن را می‌گیرد و عزم بهتری به انسان می‌بخشد و متقابلاً انسان متوجه می‌شود که برای ترک گناه چقدر به توفیق الهی نیاز دارد. توفیق الهی گاهی به این است که انسان را در معرض برخی گناهان قرار نمی‌دهد. یا بعض اوقات که مواجه می‌شود یک نیرو یا حس و حالی و یا ذکری ایجاد می‌شود که موجب نجات از گناه بشود.

۲- عدم طلبکاری

اثر دیگر یادکرد گناهان این است که انسان خود را طلبکار خداوند نداند و همین که توبه کرد و اقدام به اصلاح و عمل صالح و طاعت‌ها نمود به سرعت خود را طلبکار و مقرب و پسر خوانده خداوند ببیند. اما گناهان و لغزش‌های گذشته موجب می‌شود که انسان خود را در مقابل خدا کوچک ببیند و طلبکار نباشد.

۳- خشم نگرفتن بر گناهکار

توجه به گناهان گذشته باعث می‌شود که انسان با نگاه رأفت و عطوفت و غفاریت با خطاکاران و گناهکاران مواجه بشود و زود بر افرادی که گناهی و لو کبیره انجام داد خشم نگیرد و هجمه نبرد و غضب نکند و به تحقیر

این افراد نپردازد. این اثرِ یادِ ضعف‌های گذشته خود انسان است که می‌گوید دیگران هم مانند او ضعیف‌اند. و این گونه زمین خوردن را برای دیگران مانند خود محتمل می‌داند؛ لذا با رفق و مدارا رفتار می‌کند. منظور نفی غضب و توهین و تحقیر است و الا واجب نهی از منکر از انسان ساقط نمی‌شود.

۴- به خیال نیافتادن

تعریف‌های دیگران را جدی نمی‌گیرد: «كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَرَّتْهُ» این فردی که انسان در نظر او فردی صالح و مومن و با تقوا و سالک الی الله جلوه می‌کند، از حال او و گناه‌های او خبر ندارد که اگر بداند این گونه نخواهد گفت. «وَكَمْ مِنْ تَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَسَرَّتْهُ» چه بسا توصیفاتی که مردم در باره انسان می‌گویند که او اهل این ستایش‌ها نیست ولی خداوند در اثر رافت و حکمت علیرغم شایستگی آن را نشر داده است. خدا است که کاری می‌کند که دیگران فقط خوبی‌های انسان را ببینند و او را فوق آن چه هست، تصور کنند.

تأب همواره در معرض لغزش

نکت دیگر این که توبه اگر جدی و راسخ باشد، در اوایل حال‌های خوش معنوی ایجاد می‌کند که انسان نباید فریب این حال‌های خوش را بخورد. این حالات گاهی به صورت رویای شیرین جلوه می‌کند. انسان نباید این‌ها را جدی بگیرد و این‌ها را باید لطف خدا بداند مانند شیرینی که به کودک داده می‌شود نباید خیال شود که انسان به جایی رسیده است.

نباید انسان خود را از خطر گناه مصون بداند همواره در معرض لغزش است حتی اگر یکسال است که گناه کبیره نکرده و مرتکب صغیره نشده است. معنای این مدت این نیست که او از منزل توبه رد شده است. عارف و سالک همیشه باید بترسد که دوباره به همان گناهان سابق برگردد یا مرتکب گناهان جدیدی شود؛ لذا از استغاثه و التجاء نباید غفلت کند.

توبه حقیقی موجب دو حرکت

نکته دیگر این که توبه حقیقی دو حس و انگیزه و حرکت در انسان ایجاد می‌کند:

۱. اصلاح گذشته

یکی اقدام برای اصلاح گذشته است. نگوید که من توبه کردم و خداوند هم غفار الذنوب است و گفته است که همه گناهان را می‌بخشد پس من توبه کردم و همه چیز تمام شد. خیر این گونه نیست؛ در گذشته انسان هم حق الله بوده است و هم حق الناس که این ها باید ادا شود. با این حقوق بر گردن نمی‌شود انسان سالک الی الله بشود. نماز و روزه قضا و خلاصه حق الله باید انجام شود.

اگر مال کسی را خورده است و آبروی کسی را برده است یا دل کسی را شکسته است باید این‌ها حل بشود، خصوصا حق الناس مقدم است و انسان باید دل مشغولی بیشتری داشته باشد. باید واریسی کند که سال‌های قبل متناسب با سن خود اگر دلی را شکسته باید دل را بدست بیاورد. اگر در مال کسی تعدی کرده و لو از روی غفلت بوده باید ادا کند. البته اگر غیبت کرده و بیان آن پیامدهای اجتماعی خوبی ندارد، لازم نیست ولی غیر آن چرا لازم است دلجویی کند.

حرکت بعدی نسبت به آینده است که انسان باید مراقب باشد که قدم خطا و گناه برندارد و اصطلاحا مراقبه داشته باشد. اگر هم در آینده لغزشی داشت زود باید توبه کند. این‌ها شرایط توبه ابتدایی است برای گام اول.

۲. جمع بین نقیضین (آگاهی و تعبد)

گام دوم توبه جمع بین نقیضین، یعنی آگاهی و تعبد است. آگاهی مراد علم و استدلال و دلیل و برهان است. تعبد یعنی دلیل نخواستن و برهان نخواستن. این یعنی جمع بین متناقضین.

سالک الی الله آگاهی لازم دارد در اعتقادیات و اخلاقیات و تعبد لازم دارد در حوزه احکام و عمل؛ یعنی این حوزه‌ها با هم فرق دارد. باید معلومات اعتقادی او قابل توجه باشد.

مرحوم سید علی آقا قاضی رحمت الله علیه وقتی شاگردی را در سیر و سلوک می‌پذیرفتند، ابتدا باید او باید یک دوره عقاید استدلالی را می‌گذرانند و در معارف اعتقادی تفصیلا قوی می‌شد. باید با دلیل و برهان آگاه باشد تا به انحراف نرود.

سالک الی الله به سمت خدا می‌رود. فرد عامی نیست که اگر زمین بخورد انگار از پله اول زمین خورده است بلکه او از پله های دوم و سوم را گذشته و به پله های دهم و یازدهم رسیده که سقوط از آن باعث صدمه می‌شود. بنابراین یک حفاظتی انسان لازم دارد. آن آگاهی‌ها و عقاید تفصیلی این نقش را ایفا می‌کند.

در حوزه اخلاقیات هم باید شناخت داشته باشد. مثلاً غیبت، دروغ، تهمت، سوءظن، تکبر را بشناسد و نشانه‌ها و آثار آن‌ها را بداند تا بتواند خود را واری کند. همینطور فضائل را که چه نشانه‌ای دارد مثلاً اخلاص و تواضع را کامل بشناسد و آگاهی تفصیلی لازم دارد.

اما در حوزه احکام و رساله عملیه آگاهی تبعیدی لازم است نه تفصیلی و استدلالی. مثلاً در «شک بین دو و چهار بنا را بر چهار بگذار» نباید پرسد چرا و به چه دلیل؟ اینجا باید تعبد داشته باشد و اگر شارع مقدس و حضرات معصومین صلاح می‌دانستند که علت را بیان کنند و گرنه انسان در این موارد سوال نمی‌کند که چرا خمس این طور است و حجاب این چنین است و نماز چنان است و طواف چنین و ... این‌ها غلط است و با سلوک الی الله منافات دارد.

به همین خاطر گفته شد در گام دوم آگاهی و تعبد با هم است. احکام را باید شناخت. وضو و نماز و احکام آن باید شناخته شود و اگر تاجر و کاسب است احکام مربوط به شغل و ضروری و مبتلا به انسان است باید دانسته شود. باید تعبد هم داشته باشم یعنی لازم نیست دلیل آن را بدانیم.

تعبد یعنی امام صادق علیه السلام فرموده است، قرآن می‌فرماید، یا استنباط مجتهد است، پس من می‌پذیرم.

اما اینکه مجتهد ممکن است اشتباه کرده باشد، ولی خدا و رسول و امام ما را ارجاع داده است به مجتهد معنایش چیست؟ آیا امام می‌دانستند که مجتهد خطا می‌کند یا خیر؟ آیا یونس بن عبد الرحمان احتمال خطا نداشته است؟ در عین حال حضرت فرمود به سمت او بروید و او حجت بر شما است.

پس امام فردی را که خطا در او احتمال دارد را حجت قرار داده‌اند و مجتهدین هم همین طور هستند؛ چرا که خطاهای مجتهد در این همه احکام انقدر نیست که لطمه بزند به اثرگذاری دین در روح و جان انسان. ولی اگر انسان با ژست روشن فکری و عقل‌گرایی بگوید این مجتهدین ممکن است خطا داشته باشند، هیچ حکمی برای او باقی نمی‌ماند و او در همه این‌ها مثلاً ۲۰۰۰ حکم خطا را احتمال می‌دهد.

بنابراین اینکه اهل سیر و سلوک فرمودند سالک باید تعبد داشته باشد مراد همین است. و اینکه فرمودند یکی از الزامات و منازل تعبد است همین تعبد به احکام و فقه است. یعنی هر آن چه مرجع تقلید گفته است، واجب است انسان آن را واجب بداند چون خدا حجت قرار داده است و انسان دیگر تکلیفی ندارد.

اهم صادق علیه السلام فرمودند این افراد را دنبال کنید و اطاعت می‌کنیم هر چه را حرام گفتند باید با تعبد بپذیریم و دنبال فلسفه و ... نباشیم.

تعبدی مؤمنانه

نکته دیگر این که این تعبد در احکام و عمل باید مؤمنانه باشد. صرف تعبد کافی نیست و ایمان به این احکام در قرآن و روایت که فقها استنباط کرده‌اند، لازم است. این‌ها حکم خداست و لو مجتهد خطا کرده باشد چرا که خدا این حکم خطا را بر من حجت قرار داده و واجب کرده است. و با صرف احتمال خطا در کار مجتهد معذور نخواهم بود. پس انسان باید مومن باشد که اینها حکم خداست و دنبال فلسفه‌تراشی نباشد.

به آیه ۷ سوره آل عمران که توجه بشود این مطلب بیشتر روشن خواهد شود: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ» خداوند کسی است که قرآن را بر تو نازل کرده است. آیات الهی دو دسته است بعضی محکم است، یعنی معنایش کاملاً روش و یقینی است و بعضی متشابه است. «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ» مؤمنینی که در دل ایشان انحرافی هست معنایی را که باب میل ایشان است در آیه ای که دو معنا دارد بر می‌گزینند. مثلاً می‌گویند که اسلام در حجاب خیلی حساسیت ندارد. در روایت می‌گردند معانی که با خواسته‌ها و امیال خودشون تناسب دارد، همان را پیروی می‌کنند. «يَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ» تاویل در این جا مراد فلسفه است. این‌ها به دنبال فلسفه حکم هستند.

می‌گوید ما قرآن را خوانده‌ایم، فلسفه نماز پاک بودن دل است: «تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ»^۱ فلسفه نماز این است. یعنی نماز برای این است که دنبال گناه نرود، پس نماز ارزش ذاتی ندارد. اگر انسان دنبال گناه نرود، لازم نیست نماز بخواند. فلسفه فلان حکم چیست و بعد می‌گوید آن را از جای دیگر و طریق دیگر تحصیل می‌کند. دنبال فلسفه و علت تراشی می‌رود تا به هر صورت خود را از تعبد به احکام بیرون بیاورد.

^۱ عنکبوت: ۴۵.

یا مثلا می گوید مگر نه این است که دین و حرام و واجب آمده است که قلب انسان را پاک کند و انسان را به یاد خدا بیاندازد، من با موسیقی گوش دادن به یاد خدا می افتم، بلکه بیشتر یاد خدا می افتم و اساسا موقع نماز حواسم پرت است و به یاد خدا نمی افتم؛ اما با موسیقی و شعر و ... مثلا دو ساعت به یاد خدا هستم. خوب در این صورت برای چه باید نماز بخوانم؟

این افراد فلسفه تراشی می کنند تا خود را از زیر بار احکام دین خارج کنند و راحت بشوند. قرآن می فرماید این افراد دل بیمار دارند. دنبال فلسفه نباید بود اگر بنا بود فلسفه احکام را خداوند بگوید، می گفت.

«وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا» این جمله در مقابله افراد بیمار دل هست یعنی افرادی که دل ایشان بیمار نیست، می گویند همه این احکام از جانب خداست و ما به همه ایمان داریم. چه آن ها که تاویل و رمز و رازشان را می فهمیم و حضرات معصومین فرموده اند و چه آن ها که نمی دانیم و حضرات نفرموده اند. یعنی نمی گوئیم تا من دلیل آن حکم را و راز آن را نفهمم ایمان نمی آورم. بله در معارف اعتقادی باید استدلال و برهان و دلیل و علت باشد و تعبد معنا ندارد، اما در احکام تعبد و پذیرش و اطاعت است.